

درس چهارصد و هفتاد و هشتم

بحث راجع به ممکن و اقسام ممکن (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَلَمِثْلِ هَذَا الْمُمْكِنِ قِسْمَانُ مِنَ الْإِمْكَانِ أَحَدُهُمَا ذَاتِيٌّ لِلْمَاهِيَةِ وَ هُوَ كَوْنُهُ بِحَسَبِ الْمَاهِيَةِ بِحَالٍ لَا يَلْزَمُ مِنْ فَرَضِ وَجُودِهِ وَ لَا مِنْ فَرَضِ عَدَمِهِ مَحَالٌ^۱.

عدم فرق از نقطه نظر امکان ذاتی بین مجردات و مادیات

یک هم چنین ممکنی که در تحقق وجودش احتیاج دارد صرف نظر از افاضه مفیض به مقارنات و به علل دیگر و به تهیو اسباب و حوادث متقدمه و شرایط متفاوت، یک هم چنین ممکنی دو امکان را مقارن دارد. امکان اول امکانی ذاتی آن است که در همه اشیا هست، چه مبدعات چه غیر مبدعات، در این قضیه فرق نمی کند یعنی در مادیات از نقطه نظر امکان ذاتی بین مجردات با مادیات تفاوت نیست. مطلب دوم امکان استعدادی است که در مجردات نیست و در مادیات هست.

فَلَمِثْلِ هَذَا الْمُمْكِنِ قِسْمَانُ... یکی از آن دو برای ماهیت ذاتی است و به حسب ماهیت در یک وضعیتی است که نه از فرض وجودش و نه از فرض عدمش محال لازم می آید؛ یعنی همه ماهیات را دارند. جبرئیل هم همین طور است؛ نه اقتضاء وجود می کند، نه اقتضای عدم، پیغمبر هم همین طور است، انوار، عقول و ماده هم همین طور هستند. آنچه که در عالم وجود غیر از خدای تعالی متصف به امکان است یعنی از فرض وجودش و از فرض عدمش محال لازم نمی آید. آن که محال لازم می آید فقط وجود واجب الوجود است که از فرض عدم او محال لازم می آید. این یک امکان که اسمش امکان ذاتی است.

و الْأَخْرُ اسْتِعْدَادِيٌّ وَ هُوَ أَيْضاً هَذَا الْمَعْنَى بِالْقِيَاسِ إِلَى تَحْوِيٍّ خَاصٍّ مِنْ وَجُودِهِ وَ ذَلِكَ لَا يَحْصُلُ إِلَّا عِنْدَ اجْتِمَاعِ الشَّرَائِطِ وَ ارْتِفَاعِ الْمَوَانِعِ.

اسم امکان دوم هم استعدادی است و به این معنا لَا يَلْزَمُ مِنْ فَرَضِ وَجُودِهِ وَ لَا مِنْ فَرَضِ عَدَمِهِ مَحَالٌ به قیاس به یک نحو خاص از وجود خودش است که از فرض عدم و از فرض وجودش محال لازم نمی آید و این در صورتی است که نسبت به این امکان نحو خاص وجود حاصل نمی شود مگر وقتی که شرایط موجود باشد و موانع مفقود باشد در این صورت این امکان بر این صدق می کند.

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۵.

یک دانه‌ای که در زمین می‌کارید اگر شرایط رشد را نداشته باشد بنابراین امکان استعدادی بر این صدق نمی‌کند. بله، اگر یک دانه را در زمین بکارید و شرایط از آب، نور، هوا و زمین مساعد باشد و زمین صلخه و سفت نباشد بلکه محیط آرام باشد، امکان استعدادی را نسبت به شجریّت در این صورت واجد است [درحالی‌که] هنوز شجر نیست و هنوز یک دانه است. می‌گوییم که این یک دانه امکان دارد شجر بشود. بحث در امکان ذاتی نیست بلکه در امکان استعدادی است یعنی در شیء خارجی صحبت می‌شود آن شیئی که در خارج هست ولی اگر موانع وجود داشته باشد پس وجودش ممتنع می‌شود یعنی با فرض مانع وجود برای او ممتنع است.

فَمَا قَبِيلَ إِنَّ هَذَا مَعْنَى آخَرَ مِنَ الْإِمْكَانِ لَيْسَ بِصَحِيحٍ نَعَمْ هُمَا مُخْتَلِفَانِ بِالْمَوْضِعِ كَمَا سَتَعَلَّمُ فِي مَبَاحِثِ الْقُوَّةِ وَالْفِعْلِ.^۱

پس آنچه که گفته شد که معنای دیگر از امکان است همان امکان است متها آن امکان نسبت به ذات است و این امکان نسبت به **صیرورته شکلاً آخر و صوراً آخر و نوعاً آخر**، نسبت به آن است ولی در هر دو تفاوت نمی‌کند و معنای امکان یکی است.

نَعَمْ هُمَا مُخْتَلِفَانِ... بله، از نظر موضع فرق می‌کنند یکی به ذات شیء برمی‌گردد و یکی در نسبت شیء به شیء دیگر لحاظ می‌شود. و الاً خود معنای امکان این است که استواء الطرفین است. ممکن است همین یک دانه شجر بشود و ممکن است شجر نشود ولی شرایط را دارد. این استواء الطرفین هم در امکان ذاتی و هم در امکان استعدادی لحاظ می‌شود متها در امکان ذاتی به ذات شیء برمی‌گردد و در امکان استعدادی به شیء موجود بالنسبه به وجود و به صورت دیگر در حرکت جوهری یا غیر حرکت جوهری [برمی‌گردد] مثلاً رفتن و حرکت از یک جا به یک جای دیگر یا پوشیدن لباس تمام اینها جزو امکان استعدادی است.

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ تِلْكَ الشَّرَائِطَ لَا بُدَّ أَنْ تَكُونَ سَابِقَةً عَلَى وُجُودِ هَذَا الْمُمَكَّنِ سَبْقاً زَمَانِيّاً وَ إِلَّا فَلَا يَكُونُ الْحَادِثُ حَادِثاً هَذَا خُلْفٌ وَ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِحُصُولِ هَذَا الْاِسْتِعْدَادِ مِنْ حَوَادِثٍ سَابِقَةٍ لَا تَنْتَهِي إِلَى حَدٍّ.^۲

[پس بدان که] این شرایط باید بر وجود این ممکن سبقت داشته باشد و قبلاً باید شرایطش باشد. بدون این شرایط سبق زمانی، این امکان استعدادی محال است و الاً دیگر حادث، حادث نخواهد بود. چون قدیم می‌شود وقتی که سبق زمانی نباشد لازمه‌اش این است که این شیء قبلاً در قدیم وجود داشته است درحالی‌که فرض بر این است که شیء حادث است و هر چیز حادثی متأخر از حادث دیگر است.

و لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِحُصُولِ هَذَا ... برای حصول این استعداد باید آن قدر سلسله علل قبلاً باشد تا اینکه

۱. همان.

۲. همان.

این استعداد را الآن در این شرایط برای این آماده کرد که اصلاً به یک حدی منتهی نمی‌شود. وقتی انسان واقعاً فکر کند که چه علل و اسبابی دست‌به‌دست هم داده است می‌بیند اینها منتهی نمی‌شود تا به علت اولیٰ برسد که همان مبدأ فیض است. به آنجا که برسد مسئله در آنجا ختم می‌شود و الاّ از نقطه نظر سیر عرضی نه. وقتی در فلسفه می‌گویند: اگر یک برگ از درخت در غیر از وقتش بیفتد تمام عالم وجود به هم می‌خورد معنایش این است؛ یعنی یک برگ بخواهد از درخت بیفتد فقط تنها همین یک برگ نیست! این برگی که باید در این وقت بیفتد در ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۳ ثانیه بعد از ظهر الآن باید این برگ بیفتد. این برگ چه شرایطی دارد که بیفتد؟ اگر به شاخه سفت باشد که نمی‌افتد پس باید شُل [سست] شده باشد و همین طوری هم که نمی‌افتد باید باد بیاید. حالا اگر قرار بر این است که این برگ ساعت چهار و ۳۶ دقیقه بیفتد اما ساعت چهار و ۳۵ دقیقه و ۴۲ ثانیه بشود و یک ثانیه این طرف باشد تمام عالم به هم می‌ریزد! بروید فکرش را بکنید که سلسله علل تمام عالم طبق قاعده فلسفی به هم می‌ریزد!

و لا بُدَّ أَيْضاً مِنْ أَمْرِ مُتَجَدِّدِ الذَّاتِ وَ الْهُوِيَّةِ يَكُونُ حُدُوثُهُ وَ انْقِضَاؤُهُ مِنَ الصِّفَاتِ الذَّاتِيَّةِ لَهُ ثُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ مَحَلِّ لِتِلْكَ الْحَوَادِثِ لِصَبْرِ بِسَبَبِهَا تَأْمُّ الْقَبُولِ لِمَا يَحْدُثُ بَعْدَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْمَادَّةُ.^۱

این سلسله علل و این شیئی که دارای این استعداد است باید یک امر متجدد الذات و الهویه‌ای باشد که حدوث و انقضاء این از صفات ذاتی خودش باشد. آن شیئی که می‌خواهد متبدل بشود باید هم حدوث و هم انقضائش چون تدرج الحصول است از صفات ذاتیه باشد. پس باید یک محلی برای این حوادث باشد که آن محل ماده است. آن حدوث و انقضاء او به صورت شیء برمی‌گردد و آن محلی که این صورت تبدل پیدا می‌کند نطفه به علقه و علقه به مضغه و کذا یا یک دانه تبدیل به یک گیاه خیلی نرم و ملایم [می‌شود] و بعد از زمین خارج می‌شود و بعد همین طور تبدل انواع پیدا کند تا به درختی برسد که پانزده متر یا بیست متر طولش باشد و بتواند این مقدار میوه دهد محلّ تمام اینها عبارت از ماده است که آن محل به سبب این حوادث تام القبول می‌شود برای آن صورتی که در بعد برای او حاصل می‌شود. بنابراین تمام اینها عبارت از تبدل اشکالی است که همه اینها بر این ماده حمل می‌شود و ماده را قابل می‌کند برای اینکه صورت جدید بپذیرد و بعد از اینکه صورت جدید پذیرفت باز ماده را قابل می‌کند تا صورت جدید بپذیرد تا به هر جایی که می‌خواهد برسد.

المرحلة الثالثة في تحقيق الجعل و ما يتصل بذلك.^۲

راجع به آن مطلبی که جلسه قبل خدمتان گفتم خواستم این نکته را بگویم که - نمی‌دانم جلسه قبل گفتم یا نه - در اینکه مرحوم آخوند این مسئله امکان استعدادی را به اشیاء خارج و مادی نسبت داده است، نظر

۱. همان.

۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۶.

ایشان نسبت به این قضیه این بوده است که نسبت به اشیاء خارجی مطلب را ملاحظه کنند یعنی امور متعارف و حوادث متعارف خارجی. ولی از یک حکیم بعید است که نظرش فقط بر صرف سلسله علل و حوادث ظاهری باشد، باید دید او نسبت به تحقق و تکوّن یک شیء وسیع تر باشد، چه بخواهد از دیدگاه حوادث خارجی و عادی به مطلب نگاه کند و چه بخواهد از دیدگاه صُدْفَه و اعجاز و طَرَفَه نسبت به مطلب نگاه کند.

کیفیت تحقق شیء مادی در خارج

بنابراین هر شیء مادی که در خارج تحقق پیدا می کند یا به واسطه حدوث حوادث متقدمه است که موجب تحقق علت تامه برای تحقق این شیء خارجی می شود یا به واسطه نفس اراده مرید و عزم معزم است که **صُدْفَةٌ و دَفْعَةٌ و اَنَا مَا بَدُون** هیچ گونه ترقّب و ترتب علل خارجی موجب تحقق آن شیء در خارج می شود. یک حکیم باید مجموع آن سلسله علل را در نظر بگیرد نه اینکه نظر خودش را بر یک نوع خاص از وجود جلب کند. آن عملی که به اراده ولی در خارج انجام می گیرد چه عصای موسی^۱ چه ناقه صالح^۲ چه آن شیری که [از پرده] بیرون آمد^۳ یا فرض کنید موارد دیگر در کندن زمین و برآمدن آب در جنگ صفین از ناحیه امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد هم که افراد تشنه شده بودند آمدند هر چه نگاه کردند یک هم چنین چیزی و جایی را پیدا نکردند^۴ و امثال ذلک که تمام اینها بدون هیچ گونه ترقّب با اراده ولی این شیء در خارج تحقق پیدا می کند.

تمام معجزات خارج از سلسله علل عرضیه

همین طور اصلاً کل معجزات همین است و تمام معجزات همه خارج از سلسله علل عرضیه است و ارتباطی اصلاً با علل عرضیه ندارند و الاً وقوع معجزه در سلسله علل رضیه اقتضاء دخل و تصرف را در سایر سلسله ها می کند یعنی نسبت به تمام سلسله ها باید مراتب علت و معلول [به هم بخورد] در حالی که هر علتی در جای خودش محقق شده و دیگر تغییر و تغیر و تبدل از آن موقع معنا ندارد.

زید که در روز یکشنبه ماه ربیع الثانی سنه ۱۴۲۵ به دنیا آمده است نمی شود تولد این زید را در روز شنبه

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰ و سوره قصص (۲۸) آیه ۳۱.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۷۳ و سوره هود (۱۱) آیه ۶۴.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۴۸. عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۱، ص ۱۶۷.

قرار داد اصلاً امکان ندارد مگر اینکه تمام عوالم [تغییر کنند] چون اصلاً این تقدم و تأخر یک مطلبی است که در اختیار شخص نیست و خدا هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را انجام بدهد چون خود نظام علیت تقدیر و مشیت خدا است. تأخر ثانی از اولی در نظام تکوین هست. حالا خدا چون خدا است و قادر و متعال است پس بیاید دو را به جای اول بیاورد و اول را به جای دو بیاورد، او هم نمی‌تواند هم‌چنین کاری را بکند و برای خدا هم هم‌چنین امکانی وجود ندارد که مسئله را به این کیفیت کند.

کیفیت ردالشمس توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بنابراین این مطلب دخل و تصرف باید اختصاص به خود او داشته باشد در صورتی که بخواهد دخل و تصرف در چیز دیگر نشود. مثلاً فرض کنید در ردالشمس^۱ که شد یا در شق القمر که پیغمبر کردند^۲ آیا این ردالشمس به خود شمس تعلق گرفت؟! یعنی دخل و تصرف در نفس شمس تنها بود یا در سایر منظومه شمسی و ستارگان و اینها هم دخل و تصرف شد؟ می‌توانیم بگوییم که اصلاً به‌طور کلی امیرالمؤمنین علیه‌السلام کل نظام آسمان‌ها را در یک لحظه متوقف کرد. می‌توانیم بگوییم که این کار را کرده است یعنی هیچ تفاوت در کم و زیاد بودنش نمی‌کند. آن کسی که شمس را برمی‌گرداند این قدرت را دارد که در کره قبلی آن هم تصرف کند و در کرات دیگر هم تصرف کند. چون یک مجرای اراده هست و یک اراده می‌کند و این نظام را به همین وضع نگه می‌دارد نه اینکه حالا خیال کنید چون ردالشمس کرده است پس زورش به بقیه نمی‌رسد و مثلاً چون خورشید یکی است حضرت این کار را کرده‌اند. نه، وقتی کسی این کار را انجام می‌دهد یعنی احاطه بر اصل دوران کرات دارد. معنای آن این است. یا می‌توانیم بگوییم که نه، به کرات دیگر کاری نداشته و شمس را در یک موقعیت نگه داشته و بعد او را به آن حرکت طبیعی و عادی خودش ملحق کرده است. هر دو نحو می‌شود منتها ما که نمی‌دانیم! باید از خود حضرت سؤال کنیم که شما این وسط چه کار کردید؟! یا اینکه پیغمبر که ماه را شق القمر کرد و نصف آن آمد هفت دور چرخید و نصف دیگر سر جایش ایستاد و بعد رفت باید از خود آنها بپرسیم که یا رسول الله شما که این کار را کردید لمّ قضیه یا رمزی چیزی به ما هم می‌گویید یا نه؟ بگویند که حالا به شما بگوییم فایده‌ای ندارد خودت باید [انجام بدهی و به این مقام برسی].

گر انگشت سلیمانی نباشد *** چه خاصیت دهد نقش نگینی^۳

علی کلّ حال از نقطه نظر فلسفی مسئله را بررسی می‌کنیم و از نظر شهود مطلب فرق می‌کند.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۳۱۶. امام شناسی، ج ۴، ص ۴۰.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲؛ عنوان بصری، ج ۷، ص ۲۶۹.

۳. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۸۳.

تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که همین ردّالشمس یا شقّ القمر هم جزو نظام بوده است؟
استاد: همه چیز جزو نظام است. مگر چیزی خارج از نظام هست؟! تبدیل پرده به شیر و ناقه صالح هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام نیست؟ هر چه که در این عالم وجود تا قیامت و بعد قیامت هم هست همه جزو نظام است. اراده امیرالمؤمنین هم جزو نظام است. چه چیزی جزو نظام نیست؟! نمی‌توانیم تفکیک قائل شویم.

تلمیذ: آیا امیرالمؤمنین در واقع تصرف به معنای اختلاف آن جهت ...

استاد: خلافتی وجود ندارد. وقتی بگوییم که هر چیزی که اصلاً در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند [جزو نظام است] دیگر خلاف یعنی چه؟ خلاف نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کار را کرده و در خود نظام کرات این بوده که یک موقع بایستند این هم جزو آن بوده است. چه کسی آنها را نگه دارد؟! امیرالمؤمنین. همه اینها جزو نظام است و یک سر سوزنی خارج از نظام نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد